

بررسی و تحلیل انواع رفتارهای تقلیدی از دیدگاه مولوی در مثنوی معنوی

مهرداد رحمانی^۱، رامین محرمی^۲

^۱ کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه محقق اردبیلی.

^۲ دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه محقق اردبیلی.

نام نویسنده مسئول:

مهرداد رحمانی

چکیده

تقلید و تأثیر پذیری از رفتار، عملکرد و شخصیت دیگران موضوعی است که همهی انسان‌ها امروزه تا حدی با آن آشنایی دارند. مولوی در کتاب مثنوی معنوی به ابعاد مختلف تقلید و الگوبرداری از رفتار دیگران پرداخته و نظرات خود را در قالب حکایت و تمثیل به مخاطبین مثنوی عرضه داشته است. تقلید از دیدگاه مولوی شامل سه بُعد کلی است: ۱- تقلیدی که صحیح است و موجب سعادت و رستگاری فرد می‌شود و از منظر عرفانی پیروی مرید از مرشد جزو این نوع تقلیدها است. مرید تا زمانی که توانایی و استعداد دریافت مستقیم معارف را نداشته باشد باید از پیروی راهدان پیروی کند. در حکایت «طوطی و بازرگان» شاهد این نوع تقلید و الگوبرداری هستیم. ۲- تقلید و الگوبرداری غلط که مولوی به شدت با آن به مخالفت می‌پردازد و این نوع عمل و عاملان آن را مذمت می‌کند. این نوع تقلید سبب جهل، از دست دادن قوه تشخیص، گمراهی، هلاکت و بی بهره‌گی شخص مقلد است که نمود آن را می‌توان در حکایت «خوارزمشاه و عماد الملک»، «چهار مرد هندو»، «سلطان محمود و آن گوهر گرانبها»، «صوفی و بهیمه‌ی مسافر»، «کدو و کنیزک» و «گریستن مرید به تقلید از شیخ» جست و جو کرد. ۳- تقلید و یادگیری از دیگران که مولوی به قضاوت این نوع تقلید نمی‌پردازد و فقط بُعد رفتاری آن مورد توجه است و در داستان «قابیل و زاغ» شاهد این نوع از الگوبرداری هستیم.

واژگان کلیدی: تقلید، رفتار، الگوبرداری، مولوی، مثنوی معنوی.

مقدمه

انسان همواره در طول زندگانی خویش از رفتار دیگران الگوبرداری می‌کند. این الگوبرداری و تأثیر پذیری می‌تواند انسان را به سعادت و یا شقاوت بکشاند، از این جهت شناخت عواملی که موجب جهت دهی به رفتار انسان هستند امری مهم و ضروری است. اگرچه مولوی با نظریات روان‌شناسی آشنایی نداشته است اما بعنوان انسانی متفکر، دیدگاه‌های جالبی در این زمینه دارد. با بررسی کتاب مثنوی که بزرگترین اثر مولانا به شمار می‌رود متوجه این نکته می‌شویم که از دیدگاه مولوی چه نوع رفتار تقلیدی صحیح و چه نوع رفتار تقلیدی غلط و مذموم است. حکایات مثنوی سرشار از حکمت و پند و اندرزهای عرفانی، اجتماعی و تعلیمی هستند. تقلید و ابعاد آن از موضوعاتی است که در مثنوی معنوی فراوان به آن پرداخته شده و مولانا نگرش خویش را در مورد این پدیده‌ی رفتاری در قالب حکایت و تمثیل به مخاطبین خود عرضه کرده است.

با بررسی تقلید و انواع رفتارهای تقلیدی در کتاب شریف مثنوی به این نتیجه خواهیم رسید که در پس این حکایت‌ها چه معانی عمیق و آموزنده‌ای نهفته است و منظور مولوی از بیان این مفاهیم چه بوده تا بیشتر با نوع اندیشه و جهان بینی این انسان والا آشنا شویم.

پیشینه‌ی پژوهش

یحیی طالبیان (۱۳۸۵)، در مقاله‌ی خود تحت عنوان «ابعاد تقلید و تحقیق در مثنوی مولوی» در پی تبیین دو مفهوم تقلید و تحقیق از دیدگاه مولانا در مثنوی برآمده و در خلال بحث نیز نظر تعدادی از عرفا در خصوص تقلید را ذکر کرده است. غلامرضا رحمدل (۱۳۸۰)، در مقاله‌ای با عنوان «تقلید و تحقیق در مثنوی مولوی» مفهوم تقلید را از منظر فلاسفه و مولانا مورد بررسی قرار داده و دیدگاه فلاسفه نسبت به هنر و شعر تقلیدی را بیان می‌کند. ایشان همچنین تقلید را از دیدگاه مولانا به سه نوع: تقلید مخرب، تقلید مجاز و تقلید واجب تقسیم بندی کرده‌اند.

روش تحقیق

روش تحقیق در این پژوهش به صورت کتابخانه‌ای و توصیفی-تحلیلی است.

مبانی نظری پژوهش

تقلید در لغت به معنای «قلاده در گردن کسی انداختن، و از آن است کار در عهده کسی کردن، بدون نظر و تأمل پیروی کردن، مجازاً به معنی پیروی کسی بی‌دریافت حقیقت آن. متابعت و اقتدا و پیروی کسی بی‌دریافت حقیقت و از روی کار دیگران کاری کردن.» (دهخدا: ذیل واژه تقلید) تقلید در اصطلاح شرعی به اطاعت عامی از مجتهد اعلم گفته می‌شود و در اسلام تقلید در اصول دین جایز نیست. (گوهرین، ۱۳۸۰، ۱۷۰)

تقلید و پیروی از دیدگاه قرآن

قرآن کریم همواره مؤمنان را به اطاعت از پیامبر خدا و جانشینان بر حق او سفارش می‌کند و این امر لازمه‌ی حیات یک جامعه‌ی مسلمان است زیرا در غیر این صورت مردم از راه حق خارج می‌شوند، به همین دلیل جامعه‌ی اسلامی نیازمند پیشوایی شایسته است تا همگی از او پیروی و اطاعت کنند. مسئولیت این رهبری در زمان حیات رسول خدا بر عهده‌ی خود ایشان بود. خداوند در آیه‌ی ۵۹ سوره‌ی نساء می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ...» (ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا را اطاعت کنید و از فرستاده‌ی او و صاحبان امرتان اطاعت نمایید).

پیروی از کسی که هدفش بر سبیل حق است واجب و ضروری است و این نوع پیروی از نوع صحیح به شمار می‌آید. اما دیدگاه قرآن در خصوص تقلید نادرست متوجه کسانی است که به سبب جهل و نادانی از گذشتگان خود تقلید می‌کردند و این امر موجب گمراهی آنان گردید. خداوند در آیه‌ی ۱۰۴ سوره‌ی مائده خطاب به کسانی که دین خدا را نمی‌پذیرفتند و بر دین گذشتگان خود اصرار می‌ورزیدند می‌فرماید: «وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَى مَا أَنزَلَ اللَّهُ وَ إِلَى الرَّسُولِ قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَ لَا يَهْتَدُونَ» (و چون به آن‌ها گفته شود: بیایید از حکم کتابی که خدا فرستاده و از دستور رسول او پیروی کنید، گویند: آن دینی که پدران خود را بر آن یافتیم ما را کفایت است. آیا باید از پدران خود هرچند مردمی جاهل بوده و به حق راه نیافته باشند باز پیروی کنند؟)

یکی دیگر از آیاتی که در آن به نکوهش تقلید کورکورانه پرداخته شده است آیه‌ی ۶۷ سوره‌ی احزاب است. گناهکاران دلیل گمراهی خود را این‌گونه بیان می‌کنند: «وَ قَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَ كِبْرَاءَنَا فَأُضَلُّونَا السَّبِيلَا» (و می‌گویند: ای خدا، ما اطاعت امر بزرگان و پیشوایان (فاسد) خود را کردیم که ما را به ضلالت کشیدند).

تقلید از دیدگاه روان‌شناسی

از دیدگاه روان‌شناسی تقلید عبارت است از «رفتار و اعمال یک فرد یا یک گروه که بر رفتار فرد یا گروه دیگری از افراد، اثر می‌گذارد.» (مارلت و آپری، ۱۳۷۱، ۱۴) پیازه معتقد است تقلید یک فرایند غریزی محسوب نمی‌شود. شخص زمانی می‌تواند از یک نمونه (مدل) تقلید کند که ابتدا در آن زمینه تجربه کسب کرده باشد. (پیاژه و والن، ۱۳۷۶، ۳۶) یکی دیگر از انواع تقلید، یادگیری مشاهده‌ای است که الگو برداری نیز نامیده می‌شود. این نوع یادگیری با مشاهده و تقلید از رفتار دیگری حاصل می‌آید و بسیاری از رفتارهای تقلیدی انسان بر مبنای همین روش است. (سانتراگ، ۱۳۸۷، ۲۶۲)

روان‌شناسان اجتماعی در خصوص تقلید نظریات متعددی را بیان کرده‌اند. گابریل تارد^۱ معتقد است تقلید یک واقعه‌ی اجتماعی اساسی است و جامعه بدون تقلید قابل تصور نیست، همچنین افراد از آنچه که جدید و خیره کننده است تقلید می‌کنند. ویلیام جیمز^۲ و بالدوین^۳ تقلید را غریزی می‌دانستند. اما در مقابل آن‌ها مک دوگال^۴ معتقد بود که نباید تقلید را غریزی دانست زیرا اولاً هیچ‌گونه رفتاری که مختص آن باشد وجود ندارد و در ثانی بروز آن به تبع شرایط خارجی تغییر می‌کند. براون^۵ می‌گوید: آدمیان هنگامی به تقلید می‌پردازند که این کار، ایشان را در رسیدن به هدف‌هایی در حوزه‌ی روانی یاری کند. فریمن^۶ بر این باور است که اگر مردم از کاری تقلید می‌کنند برای این است که تصور می‌کنند این کار موجب توفیق دیگران بوده است یا دیگران این عمل را تأیید خواهند کرد. (کلاینبِرگ، ۱۳۸۶، ۵۰۶-۵۰۷) در فرایند تقلید، تکرار بسیار مهم است. وقتی که فردی رفتاری را بارها و بارها از شخص و یا گروهی می‌بیند و آن عمل طی دفعات فراوانی تکرار می‌شود این تصور می‌تواند در شخص مقلد شکل بگیرد که حتماً آن عمل موجب موفقیت آن افراد بوده و یا رفتاری صحیح و پسندیده است، بنابراین او نیز آن عمل را تقلید می‌کند.

تقلید از دیدگاه عرفا

در نزد عرفا تقلید به دو بُعد تقلید صحیح و تقلید نادرست تقسیم بندی می‌شود. تقلید صحیح شامل اطاعت و پیروی از پیر است. پیروی و اطاعت از پیر برای هر مریدی امری ضروری است و سالک مبتدی تا زمانی که خودش به حقیقت نرسیده است باید در سایه‌ی عنایت و پیروی از پیر به سیر و سلوک بپردازد تا با کسب فضایل روحانی وجود خود را برای دریافت بی‌واسطه‌ی حقیقت آماده کند. لزوم وجود پیر و اطاعت مرید از شیخ کامل در نزد عرفا از ارکان سلوک است. نجم رازی در این خصوص می‌گوید: «بدان که در سلوک راه دین و وصول به عالم یقین، از شیخی کامل راهبر راه شناس صاحب ولایت صاحب تصرف گریز نباشد.» (نجم الدین رازی، ۱۳۷۱، ۲۲۶)

غزالی در خصوص اهمیت وجودی پیر معتقد است: «بی پیر راه رفتن راست نیاید که راه پوشیده است و راه‌های شیطان به راه حق آمیخته است، و راه حق یکی است و راه باطل هزار، چگونه ممکن گردد بی دلیل راه بردن؟ ... و هر چه شنود از پیر که وجه آن بدانند، باید که از قصه‌ی موسی و خضر - علیهما السلام - یاد آورد، که آن برای حکایت پیر و مرید است، که مشایخ چیزها بدانسته باشند که به عقل فراسر آن نتوان شد.» (غزالی، ۱۳۸۷، ۳۴)

مولوی نیز تقلیدی را صحیح می‌داند که اولاً از روی آگاهی باشد و ثانیاً از منبعی نورانی و بالاتر از شخص مقلد باشد، مانند رابطه‌ی پیر و مرید.

پیر را بگزین که بی پیر این سفر	هست بس پر آفت و خوف و خطر
آن رهی که بارها تو رفته‌ای	بی قلاووز اندر آن آشفته‌ای
پس رهی را که ندیدیستی تو هیچ	هین مرو تنها ز رهبر سر مپیچ

(مولوی، ۱۳۹۰، ۲۹۴۳/۱-۲۹۴۵)

از نظر عرفا تقلیدی نکوهیده است که موجب گمراهی شود و از همین جهت بسیاری از عرفا آن را حجابی می‌دانند که بر سر راه سالک قرار می‌گیرد و او را از رؤیت حق باز می‌دارد. غزالی اعتقادات تقلیدی را همچون حجابی می‌داند که موجب محبوب ماندن حقیقت می‌شود و بیشتر متکلمان و متعصبان مذاهب به این نوع تقلید گرفتار می‌شوند. (غزالی، ۱۳۶۸، ۳۰) عطار و سنایی نیز از عارفانی هستند که به نکوهش تقلید نادرست در اشعار خود پرداخته‌اند. نجم رازی در خصوص تقلیدهای نادرست می‌گوید: «کفر به تقلید آن است که از مادر و پدر به تقلید

1. Gabriel Tarde
2. William James
3. Baldwin
4. Mc Dougall
5. Brown
6. Freeman

یافته‌اند که إنا وَجَدنا أَبَاءنا عَلی أُمَّه، آنچه از اهل شهر و ولایت و مادر و پدر دیدند و شنودند از ادیان مختلف به تقلید فراگرفتند، و به خذلان در آن بماندند. ایشان در درکه‌ی اولین دوزخ باشند.» (نجم الدین رازی، ۱۳۷۱، ۳۹۰-۳۹۱) مولوی نیز همچون دیگر عارفان، تقلیدی را صحیح می‌داند که اولاً از روی آگاهی باشد و ثانیاً از منبعی نورانی و الهی نشأت گرفته باشد. رابطه‌ی مرید و پیر در تصوف بر مبنای همین نگرش بنا شده است.

مولوی در خصوص رفتارهای تقلیدی غلط حکایات بسیار زیادی را بیان کرده و این مفهوم از مواردی است که مولوی به شدت با آن مخالفت می‌کند.

بحث و بررسی

تقلید در اندیشه‌ی مولوی

اساس بسیاری از رفتارهای انسان تقلید است. مولوی به این نکته اشاره می‌کند که بسیاری از رفتارهای انسان به واسطه‌ی یادگیری و تأثیر پذیری از رفتار دیگران شکل می‌گیرد. صحبت‌ها، حالت‌هایی همچون خشم و یا شادی می‌تواند به صورت تصویری انعکاس یافته از دیگران باشد. او می‌گوید بعنوان مثال خشم نتیجه و انعکاس تندخویی است که از مأموران حکومتی دیده‌ای و ذوق تو نیز بر مبنای مشاهده از دیگران است:

گفتِ تو ز آن سان که عکس دیگری است	جمله احوالت بجز هم عکس نیست
خشم و ذوق هر دو عکس دیگران	شادی قَواده و خشم غوان
	(مولوی، ۱۳۹۰، ۴۶۶۱/۶-۴۶۶۲)

به اعتقاد مولوی انسان نه تنها در اقوال مقلد دیگران است، بلکه در احوال نیز اینگونه است. نگاه مولوی به مفهوم تقلید نگاهی سه بُعدی است. از منظر مولوی تقلید یا صحیح است، یا غلط است و یا عملی خنثی به شمار می‌رود که بُعد رفتاری آن مد نظر است. مولوی در خصوص تقلید رأی کلی صادر نمی‌کند، بلکه به اعتقاد او تقلید درست، امری صحیح، و تقلید غلط نیز امری مذموم است. به نوعی بستگی دارد مقلد کیست و تقلید شونده چه کسی است. از آنجایی که مولوی خودش عارف بوده و مریدان زیادی نیز در ظلّ عنایت او بودند به موضوعات مربوط به تقلید در خلال داستان‌ها و حکایات مثنوی اشاره کرده است تا مریدان را با ابعاد تقلید آشنا کند.

از دیدگاه مولوی تقلیدی صحیح است اولاً مقلد با آگاهی آن عمل را انجام دهد و ثانیاً این تقلید از کسی باشد که منبع نور الهی و نماینده‌ی خداوند است. با توجه به مشرب فکری مولوی این اشخاص کسانی نیستند جز انبیاء و اولیاء الهی که مظهر تام و تمام حق تعالی هستند. از نظر او کسانی سعادتمند هستند که تابع این جماعت باشند.

تئوری انسان کامل را نخستین بار ابن عربی مطرح کرد و عبدالکریم جیلی و عزیز الدین نسفی نیز به این موضوع التفات داشتند. پس از ابن عربی، این تئوری با قبض و بسط‌های بسیاری از سوی صوفیه مطرح و مورد بحث واقع شد. (بشر دوست، ۱۳۸۱، ۹۹) مولوی نیز بعنوان عارفی که برخاسته از همین جهان بینی و تعالیم بود، از این قاعده مستثنی نیست. او در زمان کودکی تحت تعلیم بهاء ولد و محقق ترمذی قرار گرفت، در زمان آشنایی با شمس آتش عشق به شمس تبریزی بود که در دلش زبانه می‌کشید و بعد از غروب شمس نیز به صلاح الدین زرکوب و حسام الدین چلبی تمایل نشان داد. بعنوان مثال رابطه‌ی مولوی با حسام الدین به گونه‌ای بود که مریدان حسام الدین را به چشم یک انسان الهی می‌نگریستند، به حکم او تسلیم می‌شدند و احوال و اطوار او را تقلید یا تبعیت می‌کردند. (زرین کوب، ۱۳۹۰، ۲۱۹) حتی در خصوص صلاح الدین نیز علاقه‌ی مولوی به او تا حدّی بود که مولانا از روی عمد لهجه‌ی عامیانه‌ی او را تقلید می‌کرد و همچون او «قفل» را «قلف» و «مبتلا» را «مفتلا» تلفظ می‌کرد. (زرین کوب، ۱۳۹۴، ۲۱۹) هنگامی که تقلید از انسان کامل در نزد مولوی چنین مسائل ساده‌ای را شامل می‌شده است بدون شک این تقلید و تبعیت می‌توانسته شامل موارد وسیع‌تر و بیشتری نیز باشد و زندگی او را نیز تحت تأثیر خود قرار دهد.

از نگاه مولوی تقلیدی مورد تأیید است که از منبعی الهی باشد و چه کسی بهتر از عارفان روشن بین؟ مولوی خطاب به کسانی که استعداد و توانایی دریافت مستقیم معارف را ندارند توصیه می‌کند دست در دامان پیری روشن بین زنند و از او تقلید کنند تا به واسطه‌ی او از آب معارف بهره‌مند شوند. او ضمن تمثیلی افراد مقلد را به کورانی تشبیه می‌کند که تشنه‌ی آب زلالند اما توانایی دیدن این آب را ندارند؛ اینان باید با تلاش و تبعیت از عارفان روشن بین خود را سیراب کنند.

آبِ خضر از جوی نطق اولیا
گر نبینی آبِ کورانه به فن
چون شنیدی کاندین جو آب هست
می خوریم ای تشنه‌ی غافل بیا
سوی جو آور سبو در جوی زن
کور را تقلید باید کار بست
(مولوی، ۱۳۹۰، ۴۳۰۲/۳-۴۳۰۴)

به اعتقاد مولوی تا هنگامی که انسان به مقام دریافت بی‌واسطه‌ی معانی الهی دست نیافته است باید از الگو و راهنمایی با تجربه تبعیت کند که از جهت کمال و معرفت به مرتبه‌ی مرشدی و شیخی رسیده است:

دامن او گیر زوتر بی گما
کیف مَدَّ الظِّلَّ نقش اولیاست
اندین وادی مرو بی این دلیل
رو ز سایه آفتابی را بیاب
ره ندانی جانب این سُر و عرس
تا رهی در دامن آخر زمان
کو دلیل و نور خورشید خداست
لا احب الاقلین گو چون خلیل
دامن شه شمس تبریزی بتاب
از ضیاء الحق حسام الدین بپرس
(همان، ۴۲۴/۱-۴۲۸)

نیکلسون معتقد است: «تقلید مریدان از شیخ کامل نه تنها شایان اهمیت است بلکه در مراحل اولیه‌ی حیات عارفانه قاعده‌ای ضروری است.» (نیکلسون، ۱۳۷۸، ۶۵۶) در رساله‌ی قشیریه در خصوص تقلید مرید از پیر این‌گونه آمده است: «مریدی را که او را ایمان بود بدیشان، اگر از اهل سلوک بود خواهند مقصود ایشان... اگر این مرید، طریق او طریق تقلید بود [و] به حال خویش مستقل نبود [و] خواهد که بر راه تقلید رود تا [آنگاه] که به تحقیق رسد، گو [پیران] سلف را مقلد باش [و] بر طریقت ایشان می‌رو که آن او را اولی‌تر از دیگر طریقت‌ها.» (قشیری، ۱۳۸۸، ۷۲۷)

مولوی در داستان طوطی و بازرگان در دفتر اول مثنوی، به نمونه‌ای از تقلید صحیح اشاره می‌کند که رهایی و آزادی از بند اسارت را در پی دارد. در این داستان وقتی بازرگان، ماجرای طوطیان هند را برای پرنده‌ی خود تعریف می‌کند، آن جانور ابتدا رفتار دوست هندی خود را می‌آموزد و سپس همان عمل را تقلید می‌کند و همین موضوع در نهایت سبب رهایی او از قفس می‌شود:

چون شنید آن مرغ کان طوطی چه کرد
پس بلرزید اوفتاد و گشت سرد
(مولوی، ۱۳۹۰، ۱۶۹۱/۱)

آن طوطی تا وقتی که گرفتار خودنمایی و قیل و قال بود در قفس به سر می‌برد. همین‌که تعلیم دوست هندی خود را دریافت و از آن عمل تقلید کرد توانست طعم آزادی را بچشد. طوطی خود را به مردن زد و بازرگان به گمان این که او مرده است او را بیرون انداخت اما در همین زمان طوطی پر گشود و پرواز کرد. بازرگان دلیل این عمل طوطی را از او جویا می‌شود و از او می‌پرسد:

او چه کرد آنجا که تو آموختی؟
گفت طوطی کو به فعلم پند داد
زانکه آواز تو را در بند کرد
یعنی ای مطرب شده با عام و خاص
ساختی مگری و ما را سوختی
که رها کن لطف آواز و وداد
خویشتن مرده پی این بند کرد
مرده شو چون من که تا یابی خلاص
(همان، ۱۸۲۹/۱-۱۸۳۲)

اما این حکایت شیرین و آموزنده‌ی مولوی حاوی پیامی مهم برای سالکان راه حق است. تقلید طوطی از رفتار و عمل همجنس هندی خود در واقع به موضوع لزوم پیروی و اطاعت از پیر اشاره دارد. «مردن طوطی، احساس نیاز و حاجت و در نتیجه تسلیم و اطاعت پیر است نه مردن به معنی متداول خواه مفارقت روح از بدن و یا انحلال ترکیب جسم انسانی.» (فروزانفر، ۱۳۶۱، ۷۵۰) بنابراین اگر مولوی در این حکایت به موضوع مرگ اختیاری عارفان نیز گریزی می‌زند منظور او از بین بردن خودنمایی اسارت باری است که آن را باید با تبعیت از اولیاء الله از بین برد. انتخاب پرنده‌ای که تقلید از ویژگی‌های بارز او محسوب می‌شود بعنوان شخصیت اول این داستان موضوع قابل توجهی است که مولوی با زیرکی از این ویژگی طوطی استفاده کرده و مقلد بودن او را از تقلید زبانی نیز فراتر می‌برد و حتی تقلید از عملی را به او نسبت می‌دهد که از نوع مثبت و صحیح است.

تلقین و تقلید

مولوی در داستان خوارزمشاه و عماد الملک در دفتر ششم مثنوی «مضرات تقلید و دهان بین بودن و تأثیر القاء و تلقین سخن در دل و فکر انسان» را به زیبایی بیان کرده است. (شعبانی، ۱۳۸۴، ۴۲۰) تلقینی که در این حکایت با آن آشنا می شویم مقدمه‌ی شروع یک حرکت تقلیدی است، یعنی ابتدا تلقین شکل می گیرد و سپس فرد تلقین پذیر رفتار تلقین کننده را تقلید می کند و به یک باره با او هم نظر می شود. در این حکایت با بُعد منفی رفتار تقلیدی مواجه هستیم. حکایت از این قرار است که یکی از امیران خوارزمشاه اسبی بسیار زیبا و بی همتا داشت. خوارزمشاه روزی آن اسب را دید و جمال اسب او را شیفته‌ی خود کرد.

بود امیری را یکی اسبی گزین
او سواره گشت در موکب پگاه
در گله‌ی سلطان نبودش یک قرین
ناگهان دید اسب را خوارزمشاه
(مولوی، ۱۳۹۰، ۳۳۴۵/۶-۳۳۴۶)

سپس دستور می دهد که آن اسب زیبا را برایش بیاورند. صاحب اسب نالان به خدمت عماد الملک می رسد و از او خواهش می کند که اسبش را به او بازگرداند. عماد الملک تدبیری اندیشید و دستور داد هنگامی که او در خدمت شاه است اسب را بار دیگر از دید شاه بگذرانند. شاه همین که چشمش به آن اسب زیبا افتاد شروع به ستایش آن کرد. در همین موقع عماد الملک به عیب جویی از اسب پرداخت و در واقع به شاه تلقین کرد که آن اسب اصلاً هم زیبا و باشکوه نیست و علاوه بر آن دارای نقص هایی در سرش است.

هست ناقص آن سر اندر پیکرش
در دل خوارزمشه این دم کار کرد
چون سر گاو است گویی آن سرش
اسب را در منظر شه خوار کرد
(همان، ۱۳۹۰، ۳۴۵۹/۶-۳۴۶۰)

تلقین های عماد الملک در دل خوارزمشاه نشست و همان اسبی که شاه شیفته اش شده بود در نظرش منفور آمد و با عماد الملک هم نظر شد و دستور داد اسب امیر را به خودش بازگردانند.

گفت سلطان اسب را واپس برید
زودتر زین مظلومه بازم خرید
(همان، ۱۳۹۰، ۳۵۰۴/۶)

مولوی در این حکایت به نیروی تلقین و تأثیر آن حتی بر سلطان که شخصیت برتر یک سرزمین به شمار می آید پرداخته است و علاوه بر آن به تأثیر تلقین در متقاعد کردن افراد نیز اشاره دارد. «خوارزمشاه در اینجا مظهر افراد مقلدی است که عنان فکر و دل خود را در اختیار دیگران قرار می دهند و کورکورانه از آنان تبعیت می نمایند.» (شعبانی، ۱۳۸۴، ۴۲۰)

مولوی معتقد است انسان باید بر مبنای اندیشه و رأی خویش تصمیم بگیرد و تقلید از نظر دیگران را رها کند، بنابراین می گوید:

بی ز تقلیدی نظر را پیشه کن
هم برای عقل خود اندیشه کن
(مولوی، ۱۳۹۰، ۳۳۴۴/۶)

شخصی که تصمیماتش را طبق سخنان و تلقین های دیگران تغییر می دهد و از اعتقادات آن ها تقلید می کند یقیناً انسانی ضعیف النفس و کوتاه نظر است. فریمن^۷ در خصوص این نوع تقلیدها معتقد است اگر مردم از کاری تقلید می کنند برای این است که تصوّر می کنند این کار موجب توفیق دیگران بوده است یا دیگران این عمل را تأیید خواهند کرد. (کلاینبگ، ۱۳۸۶، ۵۰۷) به همین سبب نظر و اندیشه‌ی خود را قربانی تأیید دیگران می کنند.

تقلید و یادگیری مشاهده‌ای

مولوی در دفتر چهارم مثنوی داستان قابیل و آموختن گورکنی از زاغ را بیان می کند. وقتی که قابیل از روی خودخواهی برادرش هابیل را می کشد، نمی داند که با جسد او چه کار کند و چگونه این عمل قبیح را پنهان سازد. سرانجام قابیل صحنه‌ای را می بیند که ابتدا آن عمل را

یاد می‌گیرد و سپس به تقلید آن عمل می‌پردازد. او زاغی را می‌بیند که جسد هم‌نوع خود را در منقار گرفته و سپس شروع به کندن زمین و دفن لاشه می‌کند.

دید زاغی زاغ مرده در دهان	بر گرفته تیز می‌آید چنان
از هوا زیر آمد و شد او به فن	از پی تعلیم او را گور کن
پس به چنگال از زمین انگیخت گرد	زود زاغ مرده را در گور کرد

(مولوی، ۱۳۹۰، ۱۳۰۴/۴-۱۳۰۶)

این داستان از جمله داستان‌های قرآنی است که خداوند در آیه‌ی ۳۱ سوره‌ی مائده به آن اشاره می‌کند و بدون شک منبع مولوی نیز در بیان این حکایت، قرآن کریم است. اما دو موضوع مهمی که مولوی به آن می‌پردازد بحث یادگیری و تقلید است. باید دانست یادگیری اساس رفتار افراد را تشکیل می‌دهد و از طریق یادگیری، فرد با محیط خود آشنا می‌شود، در مقابل محیط ایستادگی می‌کند و از محیط برای تأمین نیازهای خود استفاده می‌کند. (شریعتمداری، ۱۳۹۲، ۳۱۴) یادگیری قابیل از زاغ نوعی یادگیری مشاهده‌ای است. این نوع یادگیری با مشاهده و سپس تقلید از رفتار دیگری حاصل می‌آید. (سانتراک، ۱۳۸۷، ۲۶۲) مولوی در این حکایت از آموختن یک عمل از موجودی دیگر سخن گفته است. او در این داستان اگرچه عمل گناه آلود قابیل را به تصویر کشیده است و در قالب تمثیل، پیروی از عقل حسی را ملامت می‌کند اما اشاره‌ای نیز به مفهوم الگوبرداری و یادگیری مشاهده‌ای دارد که می‌توان گفت نظر مولوی در این زمینه به شکل بی‌طرف و خنثی است. با بررسی این حکایت به این نتیجه می‌رسیم که اگرچه مولوی در زمان حیات خویش با مباحث روان‌شناسی مدرن آشنایی نداشته اما از این موضوعات به قدر دانش خود بهره‌مند بوده است. همان‌گونه که ذکر شد، مبنای بسیاری از رفتارهای انسان در یادگیری است. داستان قابیل و زاغ اثبات می‌کند که از همان زمان خلقت انسان یادگیری و تقلید در سرشت بشر نهفته بوده است و در ذات او ریشه دارد. مولوی در این داستان بیان می‌کند که هیچ حرفه و پیشه‌ای نیست که بدون استاد و بی‌تعلیم حاصل آید، چنانکه حتی گورکنی که پیشه‌ای خاص و حرفه‌ای نیست هم نیاز به این داشت که قابیل آن را ابتدا از زاغ بیاموزد و سپس آن را تقلید کند. (زرین کوب، ۱۳۸۲، ۳۱۶) مولانا در این داستان نمادین، تقلید هابیل از زاغ را خسروانی می‌داند از عقل جزوی، و در مقابل آن، عقل کلی که مربوط به وحی است را مطرح می‌کند که انسان را از ننگ و خسران نجات می‌دهد.

تقلید زنجیروار (تقلید به سبب عیب جویی)

تقلید غلط عملی مذموم است، چه رسد به این که شخص مقلد به عیب جویی از رفتار دیگران نیز بپردازد! مولوی در خصوص این نوع تقلید و کیفیت آن حکایت جالبی را بیان می‌کند. داستان این چنین است که چهار شخص هندی در نماز بودند و در اثنای نماز مؤذنی وارد می‌شود و شروع به اذان گفتن می‌کند. یکی از آن چهار تن در میان نماز به حرف می‌آید و از روی عیب جویی به مؤذن می‌گوید: مگر وقت نماز شده است؟ رفیقش که او نیز در میان نماز بود این حرف را می‌شنود و برای آنکه وی را متوجه اشتباه خود کند به او می‌گوید اکنون که در میان نماز حرف زدی نمازت باطل است.

مؤذن آمد زان یکی لفظی بجست	کای مؤذن بانگ کردی وقت هست؟
گفت آن هندوی دیگر از نیاز	هی سخن گفتی و باطل شد نماز

(مولوی، ۱۳۹۰، ۱۳۰۲۹/۲-۳۰۳۰)

همین‌طور رفیق دیگر آن دو شخص نیز لب به سخن می‌گشاید و خطاب به نفر دوم می‌گوید: عمو جان چرا به رفیق طعنه می‌زنی؟ نماز خودت باطل است! در همین هنگام شخص چهارم نیز می‌گوید: خدا را شکر که من به خطای شما دچار نشدم و نمازم را همچون باطل نکردم! با این حساب نماز تمامی آن‌ها باطل شد.

آن سوم گفت آن دوم را ای عمو	چه زنی طعنه براو؟ خود را بگو
آن چهارم گفت حمدالله که من	در نیفتادم به چه چون آن سه تن
پس نماز هر چهاران شد تباه	عیب گویان بیشتر گم کرده راه

(مولوی، ۱۳۹۰، ۳۰۳۱/۲-۳۰۳۳)

اگرچه پیام اصلی این داستان نقد افراد نادان و عیب جویی است که به نکوهش دیگران می‌پردازند (زمانی، ۱۳۹۳، ۷۴۲) اما رفتاری که از آن چهار هندو سر زد حرکتی تقلیدی و در عین حال نادانسته بود که بصورت زنجیروار ادامه پیدا کرد. در این حکایت مولوی به صورت مستقیم به مذمت رفتار تقلیدی آن چهار شخص پرداخته است، اما به خوبی روشن است مقصود مولوی نکوهش افراد مقلدی است که به عیب خود توجهی ندارند و فقط در پی عیب جویی از دیگران هستند. انسان باید از خطای دیگران عبرت بگیرد تا عمل اشتباه آنان را بار دیگر تکرار نکند و مقلد اشتباه دیگران نباشد.

تقلید از جمع به سبب عدم شناخت حقیقت

داستانی که مولوی در آن به نکوهش این نوع تقلید می‌پردازد ماجرای ایاز و سلطان محمود و آن گوهر گران بها است. روزی سلطان محمود به دیوان حکومتی خویش رفت در حالی که تمام ارکان دولت در آنجا حاضر بودند. سلطان از این فرصت استفاده می‌کند تا بار دیگر کمالات ایاز را بر جمع نمایان کند. او گوهری گران بها از جیب بیرون می‌آورد و به وزیر خود می‌گوید این گوهر را بشکن! وزیر از شکستن گوهر حیفش می‌آید و از این کار امتناع می‌کند.

گفت بشکن گفت ای خورشید تیغ	بس دریغ است این شکستن را دریغ
قیمتش بگذار بین تاب و لمع	که شده است این نور روز او را تبع
	(مولوی، ۱۳۹۰، ۴۰۴۵/۵-۴۰۴۶)

شاه برای امتحان دیگر کارگزاران نیز از تک تک آن‌ها می‌خواهد که آن گوهر را بشکنند اما همگی از این کار خودداری می‌کنند.

این چنین گفتند پنجه شصت امیر	جمله یک یک هم به تقلید وزیر
گر چه تقلید است استون جهان	هست رسوا هر مقلد ز امتحان
	(همان، ۴۰۵۲/۵-۴۰۵۳)

تا اینکه نوبت به ایاز می‌رسد. ایاز بی‌درنگ گوهر را می‌شکند. امیران ایاز را به خاطر این کار نکوهش می‌کنند اما ایاز در جواب آنان می‌گوید: اطاعت از فرمان سلطان بسیار ارزشمندتر از این گوهر است. مولانا از این داستان نتیجه می‌گیرد که محقق اهل معنا و ذات است، نه صورت و ظاهر. ژرف نگر است، نه ظاهر بین. محقق راستین باید از تجربه‌ی دیگران بهره‌گیرد اما نباید همه‌ی نگاهش به دیگران باشد. در این داستان کمالات ایاز و تفاوت او با سایر امیران در این بود که او عملی محققانه کرد نه مقلدانه. برخلاف وزیر و امیران که به تقلید از یکدیگر از شکستن آن گوهر خودداری کردند (فولادی، ۱۳۷۸، ۱۲۳) مولوی در آخر می‌گوید اگر چه تقلید پایه و اساس بسیاری از یادگیری‌های بشر است اما با این وجود هرگاه که بخوای مقلد را بیازمایی تا ببینی فعلش از روی معرفت و تحقیق بوده است و یا تقلید صرف، متوجه خواهی شد که تقلید اساس کار او بوده و از این رو مقلد همواره در خطر لغزش است.

تقلید کورکورانه

از دیدگاه مولوی تقلید کورکورانه و بدون آگاهی امری کاملاً مذموم است. مولوی در داستان صوفیان و بهیمه‌ی مسافر به خوبی به این موضوع می‌پردازد و علاوه بر ذکر آفت تقلید کورکورانه، این عمل را نکوهش می‌کند و بر آن لعنت می‌فرستد. داستان از این قرار است که صوفی مسافری مهمان خانقاهی می‌شود و چهارپای خود را در آخور خانقاه می‌بندد و به جمع دیگر صوفیان می‌پیوندد. از آنجایی که صوفیان پول کافی برای تهیه‌ی طعام مهمانی را نداشتند پنهانی چهارپای او را می‌فروشدند و با آن پول اسباب مهمانی را فراهم می‌کنند. «قوال مجلس از اول تا آخر حراره‌ای را می‌خواند که صوفیان هم با او هم‌آواز می‌شوند و همگان صدا در هم می‌اندازند که خر برفت و خر برفت. صوفی مسافر هم با آن‌ها همین تصنیف را با ذوق تمام می‌خواند و آواز آن‌ها را تقلید می‌کند.» (زرین کوب، ۱۳۸۲، ۳۳۸) تقلید اگر اشاعه یابد و همگانی شود به صورت قانون در می‌آید، چنانکه آوازه‌ی خر برفت و خربرفت تا حدی جدی و همگانی شده بود که دیگر خود خادم هم توان مداخله و اصلاح نداشت! (شمیسا، ۱۳۹۰، ۱۵۴)

از ره تقلید آن صوفی همین	خر برفت آغاز کرد اندر حنین
	(مولوی، ۱۳۹۰، ۵۳۸/۲)

فردای آن شب، هنگامی که صوفی دوباره رخت سفر می‌بندد تا به ادامه‌ی مسیر بپردازد می‌بیند که چهارپایش در آخور نیست و از خادم خانقاه بهیمه‌ی خود را طلب می‌کند. خادم در پاسخ به او می‌گوید بارها آمدم تا تو را از این موضوع با خبر کنم اما دیدم تو با ذوق تر و خوش‌تر از دیگران خربرفت و خر برفت می‌گویی! به همین دلیل گمان کردم حتماً از موضوع فروختن بهیمه ات آگاه هستی!

گفت و الله آمدم من بارها
تا تو را واقف کنم زین کارها
تو همی گفتی که خر رفت ای پسر
از همه گویندگان با ذوق‌تر
(همان، ۵۵۹/۲-۵۶۰)

این یک درد خانمان سوز بشری است که غالباً آنان که جنبه‌ی تقلیدی دارند بیشتر از صاحب نظران و محققان اظهار حماسه و شوق می‌کنند و به قول معروف شخص مقلد همواره کاسه‌ی داغ‌تر از آش است! هرچه انسان درباره‌ی شناسایی یک موضوع بیشتر به تحقیق بپردازد تاریکی‌های پیرامون آن موضوع بر او روشن می‌شود، در صورتی که شخص مقلد برای اشباع حس خودپرستی و هدف‌گیری خویش، به کوچک‌ترین آگاهی قناعت می‌کند. (جعفری، ۱۳۷۰، ۳۰۷) باید در نظر داشت «کسی که از یک شخص تقلید و پیروی می‌کند در حقیقت برای به دست آوردن ایده آل مطلوب خویش از او تبعیت می‌کند. ایده آل مطلوب هدف شخص تقلید کننده است.» (همان: ۳۱۰)

هنگامی که آن صوفی مقلد از ماجرا باخبر می‌شود افسوس می‌خورد و تقلید کورکورانه را لعن و نفرین می‌کند اما پشیمانی دیگر سودی ندارد.

گفت آن را جمله می‌گفتند خوش
مر مرا تقلید شان بر باد داد
که دو صد لعنت بر آن تقلید باد
خاصه تقلید چنین بی‌حاصلان
خشم ابراهیم با بر آفلان
(مولوی، ۱۳۹۰، ۵۶۲/۲-۵۶۴)

مولوی به دنبال این است تا به مخاطب مثنوی بفهماند بسیاری از بدبختی‌ها و مشکلاتی که برای انسان به وجود می‌آید ناشی از تقلید کورکورانه است؛ آن هم تقلید از افرادی که شایسته نیستند و به مقام تحقیق نرسیده‌اند.

تقلید از روی جهل و بی‌خردی

به طور کلی مثل و داستان در مثنوی برای توضیح و بیان مطلب می‌آید، بدین جهت می‌بینم که حکایاتی در مثنوی ذکر شده که ظاهری زننده و رکیک دارند اما چون مقصود را روشن می‌کند مولوی از آوردن این حکایات خودداری نکرده است زیرا نظری به صورت قصه و اجزاء آن ندارد و ظاهر قصه را پیمانه‌ی معنی قرار داده است. (فروزانفر، ۱۳۶۱، ۵۰) داستان آن کنیزک که با خر خاتون شهوت رانی می‌کرد نمونه‌ای از این حکایات است. مولوی در این داستان به تقلیدی اشاره دارد که در آن مقلد با اعتماد بر ظاهر، از توجه به دقایق پنهان آن عمل باز می‌ماند و البته غلبه‌ی حرص و شهوت نیز موجب قوت چنین ظاهرگرایی می‌شود و سرانجام موجب هلاکت و قیحانه‌ی آن مقلد بی‌خرد می‌گردد. داستان با وجود رکاکتی که دارد، حاوی معانی دقیق و باریکی است.

در این داستان کدوی کنیزک که حدّ و اندازه‌ی مجاز شهوت جسمانی را معلوم می‌کند رمزی است از آنچه قید شریعت بر شهوت‌های حسی می‌نهد و وراى آن را مایه‌ی هلاک روحانی و سقوط در ورطه‌ی حیات حیوانی نشان می‌دهد. حکایت متضمن این نکته است که اهل تقلید چون فقط ظاهر را می‌نگرند، از دقایق باطن بی‌خبرند و آن کس که بر مبنای ظواهر درصدد کشف باطن بر می‌آید از حقیقت محجوب خواهد ماند. (زرین کوب، ۱۳۸۲، ۴۰۸)

گفت ای خاتون احمق این چه بود
ظاهرش دیدی سرش از تو نهان
گر تو را استاد خود نقشی نمود
اوستا ناگشته بگشادی دکان
(مولوی، ۱۳۹۰، ۱۴۱۸/۵-۱۴۱۹)

در دفتر پنجم مثنوی نیز، مولانا حکایتی را در خصوص عمل تقلیدی که از روی جهل و ناآگاهی سر می‌زند آورده است. مریدی به خدمت شیخ خود می‌رود و می‌بیند که شیخ در حال گریه کردن است، به همین خاطر او نیز به تقلید از شیخ اشک از چشمانش جاری می‌شود!

آن مرید ساده از تقلید نیز
گریه‌ای می‌کرد وفق آن عزیز
(همان، ۱۳۹۷/۵)

مرید بعد از گریه‌ی بسیار به شیخ خود ادای احترام کرد و رفت. در این هنگام یکی از مریدان که از مقربان شیخ بود به دنبال آن مرید مقلد می‌رود و به او می‌گوید:

الله الله ای وافی مرید
تا نگوئی دیدم آن شه می‌گریست
گریه‌ی پر جهل و پر تقلید و ظن
تو قیاس گریه بر گریه مساز
گرچه در تقلید هستی مستفید
من چو او بگریستم کان منکریست
نیست همچون گریه‌ی آن مؤتمن
هست زین گریه بدان راه دراز
(همان، ۱۳۰۱/۵-۱۳۰۴)

مقلد ناآگاه گوش خود را به روی حقایق می‌بندد و چشم به ظواهر اعمال دیگران می‌گشاید و بدون آنکه به ریشه‌ی روانی و انگیزه‌ی درونی اعمال پی برده باشد رفتاری را تقلید می‌کند. (رحمدل، ۱۳۸۰، ۱۰) در واقع مولوی از زبان آن مرید خاص می‌گوید گریه‌ای که برخاسته از تقلید و جهل باشد از حقیقت به دور است و اگرچه در ظاهر هر دو یک عمل هستند اما از نظر باطنی هیچ شباهتی با یکدیگر ندارند، زیرا گریه و زاری آن شیخ از صفای باطن و سوز دل بود اما گریه‌ی آن مرید صرفاً عملی تقلیدی و به دور از معرفت بود. مولوی برای روشن شدن این نوع تقلید که برخاسته از جهل است تمثیلی جالب در خلال حکایت آن مرید مقلد می‌آورد. به اعتقاد مولانا مقلد چون از روی ناآگاهی و بی‌بصیرتی عملی را انجام می‌دهد مانند انسان ناشنوایی است که وقتی لطیفه‌ای تعریف می‌شود او به خاطر درک معنای آن لطیفه نمی‌خندد، بلکه خندیدن او به واسطه‌ی این است که می‌بیند دیگران لبخند می‌زنند و او نیز با مشاهده‌ی رفتار دیگران به تقلید از آن‌ها می‌خندد. مولوی می‌گوید:

گوش‌ور یک بار خندد کر دو بار
بار اول از ره تقلید و سَوم
کر بخندد همچو ایشان آن زمان
چونکه لاغ املی کند یاری به یار
که همی بیند که می‌خندند قوم
بی خبر از حالت خندندگان
(مولوی، ۱۳۹۰، ۱۲۷۳/۵-۱۲۷۵)

مقلد در کلام مولانا کسی است که درونش به نور معرفت روشن نیست و تظاهر به اعتقاد می‌کند. او همچون انسان ناشنوایی است که از درک معنای آن لطیفه محروم است اما چون می‌بیند دیگران می‌خندند او نیز رفتار آنان را تقلید می‌کند:

پس مقلد نیز مانند کر است
اندر آن شادی که او را در سراست
(همان، ۱۳۷۷/۵)

حال آن مرید نیز همچون انسان ناشنوایی است که از حقیقت و معنا هیچ اطلاعی ندارد و عمل او فقط از روی تقلید جاهلانه است. روان‌شناسان این عمل را «رفتار یکسان» نام‌گذاری کرده‌اند، رفتاری که در آن دو یا چند نفر به یک موقعیت به طور یکسان پاسخ می‌دهند. مثل خندیدن به جهت مشاهده‌ی خنده‌ی دیگران و گریه کردن به دلیل مشاهده‌ی گریه‌ی شخصی دیگر. (اچ‌آلسون و هرگنهان، ۱۳۹۰، ۳۹۸) این نوع تقلید که جزوی از یادگیری مشاهده‌ای است در این حکایت به چشم می‌خورد.

نتیجه گیری

حاصل سخن اینکه تقلید و رفتار تقلیدی از دیدگاه مولوی دارای سه بُعد کلی است: تقلید صحیح، تقلید غلط و رفتار تقلیدی صرف. از نگاه مولوی تقلیدی مورد پذیرش است که اولاً مقلد با آگاهی و دانش، رفتاری را تقلید نماید و ثانیاً این تقلید از منبعی الهی باشد که از نظر او این افراد انبیاء و اولیاء الله هستند. مرید تا زمانی که قابلیت دریافت مستقیم معارف را نداشته باشد باید از پیری راهدان پیروی و تقلید کند. در داستان طوطی و بازرگان نمونه‌ای از این پیروی و تقلید را در قالب تمثیل می‌توانیم مشاهده نماییم. اما تقلیدی که مولوی به نکوهش آن می‌پردازد شامل مواردی است که فرد دچار گمراهی، هلاکت، جهل، از دست دادن قوه تشخیص و ادراک و... می‌شود. مولوی به شدت با تقلید کورکورانه و جاهلانه مخالف است و در جای جای مثنوی به نکوهش این نوع تقلید می‌پردازد. تقلید کورکورانه، تقلید به سبب عیب جویی، تقلید به سبب عدم شناخت حقیقت و تقلید از روی جهل و بی‌خردی از موضوعاتی است که مولوی در قالب حکایت به مذمت این نوع رفتارهای تقلیدی و عاملان آن پرداخته است. موضوع دیگری که با بررسی ابیات مثنوی به آن دست یافتیم این است که مولوی اگرچه با نظریات روان‌شناسی مدرن آشنایی نداشته است اما با آوردن حکایاتی که جنبه‌ی روان‌شناسی و رفتاری دارند از آگاهی خود در این زمینه سخن گفته است. حکایاتی که به موضوع تلقین و تقلید، یادگیری مشاهده‌ای از رفتار دیگران مربوط می‌شوند از این قبیل داستان‌ها هستند که مولوی در آن‌ها علاوه بر نقد رفتار فرد مقلد، به نمود عملکردی و رفتاری آن عمل نیز می‌پردازد.

منابع و مراجع

- [۱] قرآن کریم.
- [۲] اچ آلسون، میتو. هرگنهان، بی آر. (۱۳۹۴). مقدمه‌ای بر نظریه‌های یادگیری، تهران: دوران.
- [۳] بشر دوست، مجتبی. (۱۳۸۱). سودای حقیقت (سیری در هستی‌شناسی مولانا)، تهران: روزگار.
- [۴] پیاز، ژان. وال، هنری. (۱۳۷۶). تقلید و تجسم از دیدگاه پیاز و وال، ترجمه‌ی زینت توفیق و محمد علی امیری، تهران: نی.
- [۵] جعفری، محمد تقی. (۱۳۷۰). تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی، جلد سوم، تهران: اسلامی.
- [۶] دهخدا، علی اکبر. (۱۳۴۷). لغت نامه، تهران: دانشگاه تهران.
- [۷] رازی، نجم الدین. (۱۳۷۱). مرصاد العباد من المبدأ إلى المعاد، به اهتمام محمد امین ریاحی، تهران: علمی و فرهنگی.
- [۸] رحمدل، غلامرضا. (۱۳۸۰). تقلید و تحقیق در مثنوی مولوی، مجله‌ی علمی پژوهشی دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان، بهار و تابستان، دوره‌ی دوم، شماره‌ی بیست و چهارم، ص ۲۴-۱.
- [۹] زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۹۴). سرّ نی (نقد و شرح تحلیلی و تطبیقی مثنوی)، تهران: علمی.
- [۱۰] زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۹۰). پله پله تا ملاقات خدا، تهران: علمی.
- [۱۱] زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۸۲). بحر در کوزه (نقد و تفسیر قصه‌ها و تمثیلات مثنوی)، تهران: علمی.
- [۱۲] زمانی، کریم. (۱۳۹۳). شرح جامع مثنوی معنوی، جلد دوم، تهران: اطلاعات.
- [۱۳] سانترگ، جان دبلیو. (۱۳۸۷). روان‌شناسی تربیتی، ترجمه‌ی شاهده سعیدی، مهشید عراقچی، حسین دانش‌فر. تهران: رسا.
- [۱۴] شریعتمداری، علی. (۱۳۹۲). روان‌شناسی تربیتی، تهران: امیر کبیر.
- [۱۵] شعبانی، معصومه. (۱۳۸۴). دلیل آفتاب، تهران: ثالث.
- [۱۶] شمیس، سیروس. (۱۳۹۰). مولانا و چند داستان مثنوی، تهران: قطره.
- [۱۷] غزالی، محمد بن محمد. (۱۳۸۷). کیمیای سعادت، به کوشش حسین خدیو جم، جلد دوم، تهران: علمی و فرهنگی.
- [۱۸] غزالی، محمد بن محمد. (۱۳۶۸). احیاء العلوم الدّین، ترجمه‌ی مؤید الدّین محمد خوارزمی، به کوشش حسین خدیو جم، تهران: علمی و فرهنگی.
- [۱۹] فروزانفر، بدیع الزّمان. (۱۳۶۱). شرح مثنوی شریف، تهران: زوّار.
- [۲۰] فولادی، محمد. (۱۳۷۸). تحقیق و تقلید از دیدگاه مولانا در مثنوی معنوی، فصلنامه‌ی علمی پژوهشی پژوهش‌های فلسفی کلامی دانشگاه قم، زمستان، دوره اول، شماره ی دوم، ص ۱۳۵-۱۱۷.
- [۲۱] قشیری، عبدالکریم بن هوزن. (۱۳۸۸). ترجمه‌ی رساله قشریه، با تصحیحات و استدراکات بدیع الزّمان فروزانفر، تهران: علمی و فرهنگی.
- [۲۲] کلاینبیرگ، اتو. (۱۳۸۶). روان‌شناسی اجتماعی، ترجمه‌ی علی محمد کاردان، تهران: علمی و فرهنگی.
- [۲۳] گوهرین، سید صادق. (۱۳۸۰). شرح اصطلاحات تصوّف، تهران: انتشارات زوّار.
- [۲۴] مارلت، جی آلن. آپری، مارتا. (۱۳۷۱). روان‌شناسی تقلید (روش‌های الگو گزینی)، ترجمه‌ی سیامک رضا مهجور و پروین غیائی جهرمی، شیراز: انتشارات رهگشا.
- [۲۵] مولوی، جلال الدّین محمد. (۱۳۹۰). مثنوی معنوی، بر اساس نسخه رینولد نیکلسن، تهران: اشارات طلایی.
- [۲۶] نیکلسون، رینولد الین. (۱۳۷۸). شرح مثنوی معنوی مولوی، ترجمه و تعلیق حسن لاهوتی، مجموعه شش جلدی، تهران: علمی و فرهنگی.